

گفت‌وگویی با خالق نقاشی‌های دیواری خاطره‌انگیز شهر

هنرم رامدیون همسر هستم



در کلاس ششم ابتدایی معلمی داشتیم که بینی بزرگی داشت. روزی تصویری کاریکاتور گونه از او کشیدم. واکنش او برای من بسیار جالب بود. او از این نقاشی تمجید کرد



پرخطر تر از هر دورانی است. خاطراتی که در بیان برخی از آنها به شدت منقلب می شود و لاشک بر پهنای صورتش روانه می شود: «یادم نمی رود اولین پارچه نوشتن های که برای دوران جنگ نوشتم، عنوان جنگ، جنگ تا پیروزی بر روی آن حک شده بود. اولین کار بزرگی هم که در آن دوران انجام دادم؛ کشیدن چند تمثال بزرگ از بنیانگذار انقلاب بود که برای نصب در مکان هایی نظیر سردر سپاه سیرجان و بانک سپه روبروی بازار در نظر گرفته شده بودند. در آن مقطع، این تمثال ها خیلی مورد توجه قرار گرفتند تا جایی که آقای یوسفی رییس وقت آموزش و پرورش، تصمیم گرفت تا با استفاده از پرورکتور اوپک، تمثال ها را برای مشاهده مردم بر روی پرده بزرگ منعکس کند».

برای امیرپور اما، کشیدن تصاویر شهدای سیرجانی و برخی از شهدای شهرهای دیگر، نقطه عطف بزرگی محسوب می شود: «یادم نمی رود که هر بار شهیدی را به سیرجان می آوردند، ما باید به رسم یادبود، سه تمثال از هر شهید نقاشی می کردیم. همچنین برای برگزاری مراسم های تشییع و ترحیم شهدا، پلاکاردها و پارچه نوشته هایی با همکاری دوستان هنرمندم، آقایان محمودیان، بیگمردی و مرحوم بشکری تهیه می کردیم که بسیار مورد توجه مردم قرار می گرفتند».

فراغ از این، دوران جنگ از منظر دیگری نیز برای این هنرمند قدیمی سیرجان حائز اهمیت است. امیرپور بیش از ۲۲ ماه از زندگی هنری خود را در جبهه های نبرد گذرانده است و در طی این مدت در اکثر مناطق جنگی، به خدمات رسانی در حوزه تبلیغاتی و فرهنگی جنگ می پرداخته است. او به واسطه نقاشی هایی که از رزمندگان و جبهه های نبرد می کشید، چهره شناخته شده ای محسوب می شد و بسیاری از سرداران جنگ به واسطه این موضوع، او را تمجید و تکریم می کردند.

امیرپور سال ۶۳ را نیز یکی از بهترین سال های زندگی خود می داند. سالی که به سبب کسب مقام اول نقاشی استان از طریق بعثه رهبری برای تبلیغات راهی سفر حج می شود: «در آن سال من یک تمثال شش تکه دوازده متری از امام خمینی (ره) با سه رنگ سفید، سبز و مشکی کل کردم که با استقبال زیاد مسوولان بعثه رهبری روبرو شد. این تمثال سال ها جلوی بعثه رهبری در شهر مکه نصب بود و حتی در روز بئات از مشرکین نیز از آن استفاده شد».

نقاشی باروح و جان من عجبین شده است
امیرپور مثل اکثر هنرمندان روحیه لطیفی دارد. این

عالم پر رمز و راز نقاشی به روی من گشوده شد و مشوقی شد تا قدم هایم را برای یادداشتن در این عرصه استوار کنم. از کلاس دهم به بعد به سیرجان آمدم و خاک دامن گیر این شهر مرا برای همیشه در اینجا ماندگار کرد. بعد از اخذ دیپلم از دبیرستان این سینا، ضمن گذراندن کلاس های ضمن خدمت آموزش و پرورش، در دانشکده هنرهای زیبا نیز مشغول به تحصیل شدم.

وقوع انقلاب و رویاهایی که رنگ واقعیت به خود گرفت...

برای غلامعباس امیرپور خدمت در آموزش و پرورش تنها برای گذران امور جاری زندگی نبود. او رویاهای دیگری در سر می پروراند. رویاهایی که همگی آنها به مسیر نقاشی و خوشنویسی ختم می شد: «اولین تجربه جدی من کار با سیاق قلم بود که سبب شد تا در فواصل سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ برای سه دوره متوالی، مقام اول استان را در این سبک به دست آورم. علاقه من به کار با سیاق قلم هم چنان ادامه داشت تا با وقوع انقلاب فصل جدیدی در فعالیت های هنری من گشوده شد. در آن سال ها به همراهی برخی دوستانم از جمله مهندس جبیری، مرحوم نقیب و آقای آنتشی پور، به صورت پنهانی و شبانه، طرح هایی می کشیدم و آنها را در برخی مکان ها از جمله مساجد نصب می کردیم. حتی به سفارش برخی از انقلابیون سیرجان از جمله آقای امیری، پارچه هایی به صورت مجانی در اعتراض به حکومت محمدرضاشاه می نوشتم. بعد از پیروزی انقلاب نیز با همکاری دوستانم شهید مستقیمی و شهید نیازمردی پارچه نوشته هایی برای پیروزی انقلاب تهیه می کردیم که در معابر و خیابان های شهر نصب شدند».

در ادامه گفت و گو از زوایای تحلیلی در مورد نقاشی های دیواری اوایل انقلاب با امیرپور صحبت می کنم. او می پذیرد که این گونه نقاشی ها در آن مقطع، از تکنیک خاصی پیروی نمی کردند و چاشنی اغراق هم در آنها به وضوح دیده می شد. امیرپور همه این موارد را حاصل روحیه «انقلابی» آن روزها می داند. امری که سبب شده بود تا اکثر نقاشی ها، با مضامین ضد استکباری شکل بگیرند. کما اینکه به اذعان بسیاری از کارشناسان، هدف از خلق این نقاشی های دیواری و پارچه نوشته ها در اوایل انقلاب، نه پدید آوردن اثری که به خودی خود، ارزش «زیباشناسانه» داشته باشد که بیشتر اشاعه و تحکیم ارزش های انقلابی در سطح جامعه بود.

جنگ هشت ساله، نقطه عطف زندگی هنری امیرپور

دوران جنگ تحمیلی برای غلامعباس امیرپور

ابوذر خواجهی نیسب

چند دهه است که دیوارهای شهر و مدارس سیرجان به نقاشی های او عادت کرده اند. نسل دوران انقلاب و جنگ، خاطرهای فراوانی از پارچه نوشته ها و نقاشی های دیواری او دارد. با اینکه گرد پیری بر سر و صورتش نشسته است اما هم چنان حسن روزهایی را در وجود خود دارد که بدون دستمزد و تنها از روی عشق و علاقه، جنبه های مختلف انقلاب و جنگ را بر روی پارچه ها و دیوارهای شهر به تصویر می کشید. سخن از «غلامعباس امیرپور» است. مردی که نقاشی هایش از دوران انقلاب و شهدای جنگ هشت ساله، واضح ترین خاطره ای است که از آن روزها در ذهن مردم سیرجان باقی مانده است.

در اوایل انقلاب، نقاشی دیواری به صورت غیرمتمرکز در میان احزاب و جریان های سیاسی به محملی برای اشاعه و تبلیغ آرای احزاب بدل شده بود. اما در ادامه، مورد حمایت مراکز چون بنیاد شهید، بسیج، نهادهای دولتی و مساجد به عنوان پایگاه های اجتماعی قرار گرفت و با به تصویر کشیدن شهدا بر روی دیوارهای شهر، به عنوان پدیده ای سازمان یافته تولد یافت. حاصل این اتفاق، ورود افرادی به این حوزه بود که با سرعت عمل بالا و در کمترین زمان، طرح هایی را بر روی پارچه ها و دیوارهای شهر ترسیم می کردند. در سیرجان نیز چهره هایی به این حوزه ورود کردند که به یقین در بین آنها نام غلامعباس امیرپور بیش از دیگران به چشم می خورد. این موضوع بهانه ای شد تا در یکی از آخرین روزهای سال ۹۵ راهی خانه او شویم و برای ساعتی به دنیای خاطرات او سفر کنیم. آنچه خواهید خواند، بخشی از این گفت و گو است که از پی می آید.

از تولد در بافت تا گذران زندگی در سیرجان

غلامعباس امیرپور در سال ۱۳۳۳ در شهرستان بافت به دنیا آمده است. اما از دوران جوانی روزگارش را در سیرجان گذرانده است. در طی گفت و گو باها موفقیت در کارش را مدیون سعه صدر و همراهی های همسرش می داند. همسری که به گفته خودش در یک نگاه عاشقش شده است و همیشه بزرگترین مشوقش برای ادامه این راه بوده است. ثمره زندگی آنها، یک پسر و سه دختر هستند که برخی از آنها نیز در هنر نقاشی، دستی بر آتش دارند. امیرپور به مدت ده سال در آموزش و پرورش مشغول به کار بوده است، اما علاقه اش به خلق تصاویر سبب شد تا در سال ۶۳ خود را بازنشسته کند و با فراغ بال بیشتر، این راه را ادامه دهد.

بینی بزرگ آقای معلم!

او در مورد نحوه ورودش به دنیای نقاشی می گوید: «در کلاس ششم ابتدایی معلمی داشتیم به نام آقای ابوالحسنی که بینی بزرگی داشت. روزی ناخودآگاه تصمیم گرفتم، تصویری کاریکاتور گونه از او خلق کنم در حالی که اصلاً نمی دانستم کاریکاتور چیست. پدرم که دست پر قضا در آن زمان مدیر مدرسه نیز بود از این ماجرا با خبر شد و با رویت این نقاشی به شدت مرا مواخذه و تنبیه کرد. با وجود این، واکنش آقای ابوالحسنی در برابر تصویری که از چهره او کشیده بودم برای من بسیار جالب بود. او با تمجید از این نقاشی، ضمن دادن پنج ریال و یک دفتر چهل برگ به عنوان هدیه، پدرم را نیز توجیه کرد که به این گونه نقاشی ها، کاریکاتور می گویند و در همه جای دنیا رایج است. این اولین دریچه ای بود که به مدد نگاه نافذ و ظرفیت بالای آقای ابوالحسنی برای ورود به



غلامعباس امیرپور، سال ۱۳۸۵ | عکس: مسلم سلطان احمدی
امیرپور در کنار یکی از آثارش، سیرجان اواخر دهه ۶۰



نمی توانم ناراحتی خود را از این موضوع پنهان کنم. واقعا چرا باید به جای تقدیر از هنرمندان بومی، غریب نوازی کنیم؟ آیا باید از هنرمندان شهرمان بعد از مرگ آنها تجلیل کنیم؟

موضوع را در مصاحبت با او بهتر می توانید درک کنید طرفه آنکه در طی گفت و گو، بارها اذعان می کند که هنر نقاشی با روح و جانش آمیخته شده است. «در دورانی که شهباز حسن پور شهردار سیرجان بود، منظرهای بزرگ از یک طبیعت کوهستانی بر روی یکی از دیوارهای شهر می کشیدم در حین کار، چنان احساسات بر من غلبه کرد که در هنگام خلق تصویری از یک کوه برفی، احساس کردم دستانم یخ کرده است. البته این موضوع، تنها مختص به این گونه نقاشی ها نبود و من بارها و به خصوص در کشیدن چهره شهدا، حالاتی را تجربه کردم که هیچ گاه آنها را فراموش نخواهم کرد».

او از چهرههایی نظیر یوسفی، اسدی و فتحی رؤسای سابق آموزش و پرورش سیرجان و سردار مغفوری به عنوان مسوولانی یاد می کند که در دوران کاری او مشوق او بودند. با وجود این، بدون نام بردن از چهره خاصی، از برخی مسوولان به ویژه شهرداران پیشین به دلیل کم توجهی به موضوعات هنری از جمله نقاشی های دیواری، گلایه می کند و می گوید: «هنر در سیرجان و به خصوص در حوزه های که من فعالیت می کنم در سال های اخیر با آمدن بنرها و فلکس ها بیشتر از آنکه ذوقی باشد به سمت جنبه های تجاری پیش رفته است. حال آنکه امثال من در قبال کارهایی که ارایه می کردیم، توقع دریافت هزینه چندان نااشتباه و همین که در برخی مواقع با اهدای حواله هایی مثل حواله رادیو ضبط از ما تقدیر می شد، برای ما کافی بود».

نقاشی دیواری؛ هنر یا ابزار دست دولت ها؟!
پارچه نوشته ها و نقاشی های دیواری اگر چه با حفظه تاریخی ایرانی ها عین شده است، اما برخی منتقدان به

سبب وجود برخی ضعف های تکنیکی، آنها را در زمره هنر نمی دانند و معتقدند این دو پدیده، بیشتر ابزاری برای انتقال پیام دولت ها به مردم هستند. این نکته ای است که امیرپور چندان به آن اعتقادی ندارد و در پاسخ به آن دلایل خود را دارد: «برای حوزه هایی به سان نقاشی دیواری، ابتدا باید تجربه کشیدن آن را داشته باشید تا بتوانید به صورت تخصصی از آن انتقاد کنید. نقاشی دیواری هایی که این روزها در برخی شهرها می بینید، با نقاشی های قدیم تفاوت اساسی دارد. یک عده در سازمان زیباسازی شهرداری ها آمدند و ایده هایی دادند که رنگ ها را از بین بردند. اما کارهای امثال من در گذشته، همه واقعگرا بودند و تمام تلاش مان را می کردیم که آنچه می کشیم، طبیعی و به واقعیت نزدیک باشد. البته قبول دارم که به دلیل پویا بودن هنر، ما باید خود را با واقعیت های امروز تطبیق دهیم. کما اینکه سعی کرده ام با گذراندن دوره های فتوشاپ از طرح های سه بعدی نیز در کارهایم استفاده کنم که البته این موضوع به نظر من با حفظ جنبه های سنتی نقاشی دیواری تداخلی ندارد».

کاش قبل از مرگ، از هنرمندان تجلیل می کردند

در دقایق پایانی گفت و گو، امیرپور چند نمونه از کارهای نقاشی دخترش را نشان می دهد. دختری که همین چندی پیش از پدر پرسیده بود: چرا پس از سال ها تلاش بی وقفه، برای یک بار هم که شده مسوولی، در این خانه رانزده است و با دادن حداقل یک شاخه گل از شما تقدیر نکرده است؟! «وقتی که دخترم این سوال را از من پرسیده، بی درنگ به او جواب دادم؛ حتما لایق این تقدیر نبودم، اما خب از شما چه پنهان! کمی هم دل گیر

شدم. من در همه این سال ها بی توقع کار کرده ام، اما چه می شود کرد که دیدن بی مهری و فراموش شدن، روح آدمی را آزار می دهد».

از وی می پرسیم؛ اینکه شرکتهایی نظیر «گل گهر» به جای تقدیر از پیشکسوتان عرصه هنر در سیرجان، اقدام به دعوت چندین باره از امثال استاد «امیرخانی» می کنند و آثار وی را با قیمت های بالا خریداری می کنند، اسباب ناراحتی شما را فراهم نمی کند؟ او هم چنان به نگاهش به آثار نقاشی دخترش است سری به علامت تایید تکان می دهد و می گوید: «با اینکه یک بار موسسه معراج اندیشه از من تقدیر کرده است، اما نمی توانم ناراحتی خود را از این موضوع پنهان کنم. واقعا چرا باید به جای تقدیر از هنرمندان بومی، غریب نوازی کنیم؟ آیا باید از هنرمندان شهرمان بعد از مرگ آنها تجلیل کنیم؟ چرا از هنر ناب مرحوم جهان بخش صادقی در زمان حیات ایشان تجلیل نشد؟ آقای امیرخانی استاد و بزرگ من است، اما آیا روا نبود به جای اینکه بارها تصویر ایشان و همکارش در بیلپوردهای شهر نقش ببندد، یک بار هم تصویر پیشکسوتان و هنرمندان سیرجانی در معرض دید شهروندان قرار می گرفت و برای آنها نیز مراسم تقدیری در نظر گرفته می شد؟ گاهی دلم دردمی گیرد و از مرور این سوال خسته می شوم؛ قرار است امثال امیرپورها بعد از عمری تلاش چه زمانی در این جامعه دیده شوند؟ کاش از من نه، یک بار هم که شده از همسرم تقدیر می شد. همسری که در همه این سال ها، نبود من را به دلیل حضور در جبهه و دیگر عرصه ها تحمل کرد و یک بار هم دم نزد»